فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc148360647)

[مقدمات 2](#_Toc148360648)

[تقریر اولیه استدلال به آیه 3](#_Toc148360649)

[مقدمه اول: اطلاق قید أَهْلُ الذِّکْرِ 3](#_Toc148360650)

[مقدمه دوم: ملازمه میان وجوب مراجعه و حجیت 3](#_Toc148360651)

[نکاتی پیرامون آیه 4](#_Toc148360652)

[نکته اول: مفهوم سؤال 4](#_Toc148360653)

[نکته دوم: هیئت امر در فَاسْأَلُوا 5](#_Toc148360654)

[نکته سوم: أَهْلُ الذِّکْرِ 6](#_Toc148360655)

[نکته چهارم: حصر أَهْلُ الذِّکْرِ در ائمه 6](#_Toc148360656)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

## اصول/ حجیت قول خبره

## مقدمات

بحث در حجیت قول اهل خبره بود و حجیت نظر کارشناس در فقه و اصول بود، یکی از ادله و اولین دلیل بر حجیت قول کارشناس قابل استشهاد است آیه شریفه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[1]](#footnote-1) این جمله **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** در هر دو آیه عیناً تکرار شده است و جمله قبل از آن **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ﴾** هست که آن در هر دو آیه آمده فقط با یک تغییر خیلی اندکی و آن اینکه در یکی از این دو آیه دارد **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ﴾** و در آیه دیگر این «مِنْ» نیامده است، **﴿مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلَّا رِجَالًا﴾** این از نظر ادبی و فصاحت و بلاغت خیلی بحث دارد و بقیه آیه مشترک است البته در یکی از این دو آیه بعد **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾**[[2]](#footnote-2) هست و در یکی این **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾** را ندارد که اطلاق آن محکم‌تر است و قابل قبول‌تر است.

و لذا آن‌که بهتر می‌شود به آن استناد کرد آیه‌ای است که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**و آیه بعدی آن **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾** ندارد.

به این آیه تمسک شده است هم در قول مفتی و مجتهد به این آیه تمسک شده است و هم به عنوان قاعده کلیه مستند قرار گرفته است رجوع به نظر کارشناس و احیاناً به همین آیه در خبر واحد هم مورد تمسک قرار گرفته است برای حجیت خبر واحد.

و لذا این آیه برای حجیت خبر واحد جزء ادله به شمار آورده شده است هم در حجیت قول کارشناس به نحو مطلق و هم در خصوص قول مجتهد و مراجعه به مرجع تقلید مورد استناد قرار گرفته است. این آیه به این شکل در فقه و اصول مطرح شده است.

ما تردید داریم که چقدر بحث را دامنه بدهیم و گسترش بدهیم اینکه در دو جا این را بحث کردیم، خیلی مفصل، یکی در جلد دوم اجتهاد و تقلید است که اخیراً چاپ شده است، جلد دوم صفحه دویست و هشتاد و چهار به بعد، جای دیگر که بحث شده است جلد سی‌ام فقه تربیتی صفحه ۱۰۷ بحث شده است.

همه آن‌ها را متعرض نمی‌شوم ولی بعضی را متعرض می‌شوم و شاید نکات اضافی داشته باشیم اگر بخواهد کل بحث راجع به این آیه جمع بشود باید آن دو جا و مطالبی که اینجا بحث می‌شود جمع بشود تا یک بحث جامع راجع به آیه باشد.

به گمانم بین آن دو موضع فی‌الجمله یک من وجهی باشد گرچه اکثر مباحث آن مشترک است آنچه در جلد دوم اجتهاد و تقلید آمده است و آن‌که در جلد سی‌ام فقه تربیتی آمده است.

# تقریر اولیه استدلال به آیه

در بحثی که اینجا می‌خواهیم وارد بشویم تقریر اولیه استدلال این است **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** تقریر اولیه و آغازین استدلال به این آیه شریفه برای حجیت مطلق قول کارشناس این است، این مقدمات را باید بپذیریم.

## مقدمه اول: اطلاق قید أَهْلُ الذِّکْرِ

۱- اینکه بگوییم اهل ذکر یعنی اهل علم و الف و لام را عهد نگیریم، أَهْلُ الذِّکْرِ یعنی صاحب العلم یعنی عالم. و این اختصاص به اهل‌بیت ندارد و اختصاص به علمای یهود ندارد، اختصاص به علم خاصی ندارد جز علمی که انسان می‌خواهد برای تعیین تکلیف خود، همین قید را بیشتر ندارد، کسی که دانشی دارد مراد از اهل ذکر است منتهی دانشی که طبعاً در مسیر تکلیف من قرار بگیرد، چه حکم، چه موضوع، چه عقاید، چه اخلاق هر چه می‌خواهد باشد، این اطلاق در اهل ذکر باید به عنوان مقدمه اول بپذیریم. برای استدلال اینجا که می‌خواهیم به آیه تمسک کنیم برای حجیت قول کارشناس علی وجه مطلق. باید بگوییم اهل ذکر یعنی این و الا اگر این مقدمه را نپذیریم کسی بگوید در روایات آمده است أَهْلُ الذِّکْرِ فقط اهل‌بیت هستند که در روایات آمده است و مرحوم علامه مجلسی گفته بودند این روایات معتبر نیست و آنجا اثبات کردیم که چند روایت معتبردارد که می‌گوید أَهْلُ الذِّکْرِ فقط ما هستیم.

این باید اثبات کنیم که أَهْلُ الذِّکْرِ خاص علم علمای یهود نیست خاص علمی که دست ائمه هست نیست و مطلق علمی است که در مسیر تکلیف در موضوع و حکم اثرگذار است. که هم شامل ائمه بشود و هم علمای دیگر بشود و هم فقها و هم کارشناسان کف میدان در موضوعات شرعی بشود. این یک مقدمه که راجع به این بحث می‌کنیم.

## مقدمه دوم: ملازمه میان وجوب مراجعه و حجیت

ملازمه‌ای قائل بشویم میان وجوب مراجعه و حجیت پاسخ، بگوییم این وجوب مراجعه ملازمه دارد با اینکه پاسخ پاسخ‌دهنده برای ما حجت است و نگوییم پاسخ باید علم تولید بکند یا اطمینان، پاسخ علی وجه اطلاق حجت است این با یک ملازمه باید اثبات بشود، چون مستقیم در آیه نیامده است، در آیه ما را محکوم کرده است که آنگاه که نمی‌دانید مراجعه کنید.

مراجعه کنید برای چه؟ برای اینکه بدانید و عالم بشوید به معنای علم خاص، اگر این باشد فایده‌ای ندارد باید گفت باید حجتی پیدا بکنید ولو به نحو حجت ظنی و آن معتبر بشود و الا اگر علم بشود معلوم است که علم و اطمینان حجیت دارد.

پس مقدمه دوم این است که ملازمه است بین وجوب مراجعه به کارشناس و حجیت نظر کارشناس به نحو مطلق حتی اگر همراه با علم و اطمینان هم نباشد، با بودن علم و اطمینان معلوم است که آن حجت است و بحثی نیست.

این دو مقدمه اصلی است و نکات و فروعی هم دارد که در طی بحث خواهیم گفت.

از او سؤال کنید، حجت تمام است، حال حجت تمام به خاطر علمی است که از آن به دست می‌آید و ما یلحق به علم که عبارت از اطمینان است؟ یا اینکه در مقام احتجاج می‌گوید حرف او برای شما معتبر است، کارشناس است و خبردارد از مسائلی که در تورات و انجیل آمده است و خبر او به عنوان یک حجت ولو ظنی معتبر است.

در این کتاب بحث کردیم که ممکن است کسی بگوید این مجادله ظاهری است در مقام جدال است، نه اینکه بخواهد اقناع بکند آنجا قرائنی آورده‌ایم که همه قرآن را باید حمل بر این بکنیم الا قرینه واضحه‌ای باشد

باید بگوییم یک استدلالی می‌گوید لذا آنجا **﴿جادِلْهُمْ بِالَّتي‏ هِيَ أَحْسَن﴾**‏[[3]](#footnote-3) را اینجور معنا کردیم یعنی مجادله می‌کنید ولی مبتنی بر حق است نه اینکه بر اساس یک مغالطه منطقی بخواهید حرف حقی را اثبات بکنید که روش آن مغالطه است. این آنجا بحث شده است.

# نکاتی پیرامون آیه

برای بررسی بحث طبق شیوه‌ای که ما داریم نکاتی را که آنجا طرح کردیم فهرست‌وار می‌گوییم بعضی نکات هم ممکن است اینجا افزوده بشود، به ترتیب در مقام تحقیق و بررسی مسئله یک مجموعه مباحثی را طرح می‌کنیم که نهایتاً از درون اینها می‌توانیم به نتیجه برسیم منتهی آن نکاتی که با این دو مقدمه ربط دارد نکات رئیسی و اصلی است و باید روی آن‌ها تمرکز داشت.

بحث‌هایی در مورد **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ﴾** آوردیم که آن‌ها را اینجا متعرض نمی‌شویم، مثلاً در مورد «رجال» اینجا به چه معناست؟ آیا نبوت انحصار به مرد دارد؟ آیا رجال اینجا مرد مقابل زن است؟ یا زن مقابل صبی و بچه است یا احتمالات دیگر که آنجا بحث کرده‌ایم و اینجا نمی‌پردازیم.

یا بحث کردیم در فاء «فاسألوا» که تفریع آن چگونه است آنجا دو جور تفریع معنا کرده‌ایم و این را هم اینجا نمی‌پردازیم.

## نکته اول: مفهوم سؤال

این مفهوم سؤال است، آنجا یک نکته‌ای گفتیم و آن اینکه سؤال را دو جور می‌شود معنا کرد و از آن استظهار کرد، یکی سؤال به مفهوم خاص است که همان یک صیغه انشایی است و جمله انشائیه است که خدمت امام می‌رود و می‌گوید این اتفاق افتاده است یا خنثی وجود دارد و ارث او چگونه است؟ این سؤال به معنای خاص حقیقی است که یک جمله انشائیه را تشکیل می‌دهد و ظاهر سؤال این است و احتمال اول این است که مقصود همین ظاهر باشد.

احتمال دوم این است که سؤال یک مفهوم اعمی دارد و اگر مفهوم اعمی ندارد الغاء خصوصیت می‌شود از این ویژگی که کسی از دیگری و کارشناس طرح سؤال به معنای یک جمله انشائیه بکند، ممکن است کسی سؤال نکند ولی در جایی بود و مسئله را شنید، معلوم است که سؤال بما هو هو خصوصیتی ندارد، سؤال طریق برای این است که به جواب برسد، ممکن است زراره سؤال بکند و ممکن است در مجلسی بوده است و برحسب اتفاق چیزی مطرح شده است.

اگر حجیتی از آیه برای قول کارشناس استفاده شد این حجیت حتماً اختصاص ندارد به آنجایی که این نظر کارشناس مسبوق به سؤال فنی آن‌جوری باشد سؤال هم نبود ولی فی‌الواقع یک مسئله را نمی‌دانست و حالا یاد گرفت.

یک وقت می‌دانست و رفت سؤال کرد.

یک وقت می‌داند و جهل خود را متوجه است ولی سؤال لفظی نکرد ولی عملاً دنبال کرده است، سؤال عملی داشته است پای درس نشسته است، این هم فرقی نمی‌کند.

حالت سوم این است که اصلاً توجه تفصیلی هم نداشت حتی توجه اجمالی هم نداشت ولی برحسب اتفاق دید مرجع او این حرف را زد، یا کتاب را باز کرد دید اینجا راجع به جنابت و راجع به ارث مطلب هست درحالی‌که اصلاً در ذهن او هم نبود بعد فهمید او هم با این مسئله مواجه است، اتفاقی این پرسش و پاسخ یا مسئله ابتدایی را دید و فکر کرد دید او با این مواجه است و مورد ابتلای اوست.

ممکن است بعضی از این اقسام را بگوید سؤال هست، سؤال که می‌گوییم لفظی نیست ممکن است حال شخص سؤال باشد آن را ممکن است بگوییم در مفهوم می‌گنجد.

اما بعضی اقسام در مفهوم سؤال هم نمی‌گنجد مثل قسم اخیر که گفتیم آنجا باید الغاء خصوصیت کرد.

سؤال که در آیه شریفه آمده است خصوصیت ندارد، سؤال لفظی در جایی که توجه به مسئله دارد و طرح می‌کند در قالب یک لفظ، این قدر متیقن است اما اختصاص به این ندارد سؤال حالی، سؤالی که بدون ابراز باشد آن را می‌گیرد، احتمالاً شمول لفظی و فراتر از آن جایی را می‌گیرد که اصلاً سؤالی لفظی یا عملی نیست و توجه به مسئله هم ندارد، اتفاقاً به آن برخورد کرده است، آن الغاء خصوصیت می‌شود و مشمول حجیت می‌شود اگر حجیت را استفاده کردیم.

این یک مطلب است که با شمول مفهومی یا با الغاء خصوصیت دایره دلالت آیه اوسع می‌شود از این اولیه که استفاده می‌کنیم.

این یک نکته که در استدلال مهم است چون می‌خواهیم بگوییم اگر حجیت را از باب ملازمه از آیه استفاده کردیم این حجیت اختصاص ندارد به جایی که سؤال بکند اگر سؤال لفظی کرد، سؤال حالی کرد، یا توجه نداشت و با فرمایش امام برخورد کرد، همه اینها مشمول آیه می‌شود.

## نکته دوم: هیئت امر در فَاسْأَلُوا

این هیئت امر در فاسئلوا، اسئلوا، امر می‌کند به سؤال و فراگیری و تعلم که به آن نیاز دارد، ظاهر امر وجوب است منتهی مطلب دوم این است که این وجوب چه نوع وجوبی است؟ آیا وجوب نفسی است یا غیری یا طریقی؟ این را بحث نمی‌کنم آنجا (کتاب اجتهاد و تقلید، ج ۲، ص ۲۸۴ به بعد) مراجعه بفرمایید.

گفته شده است این وجوب سؤال مثل وجوب تقلید است اول اجتهاد و تقلید می‌گوید یجب علی کل مکلف ان یکون مجتهداً أو مقلداً أو محتاطاً، آنجا بحث شده است که این وجوب نه وجوب نفسی است به عنوان یک تکلیف مثل نماز خواندن، نه وجوب غیری مقدمی است بلکه این وجوب طریقی است. با همان تعریفی که وجوب طریقی دارد در اول اجتهاد و تقلید آمده است این بحث این وجوب طریقی و هم در این آیه هم در آن دو موضعی که اشاره کردیم می‌توانید ببینید.

بنابراین با بحث قبل هم ربط دارد و همین هم کمک می‌کند که سؤال از خصوصیت بیفتد، وجوب سؤال مثل وجوب اجتهاد و وجوب تقلید است و لذا اگر کسی تقلید نکرد، اجتهاد نکرد و حتی احتیاط نکرد، دل بخواهی یک جور عمل کرد ولی فی‌الواقع همان‌که خدا می‌خواست عمل کرد، می‌گوید عقاب ندارد. وجوب تقلید یعنی عقاب و ثواب مستقلی ندارد و اگر هم توجه نکرد و عمل نکرد ولی فی‌الواقع منطبق بر آن امر و فرمان خدا اقدام کرد می‌گوید عقابی ندارد. این را هم نمی‌خواهیم تفصیل بدهیم، تفصیل آن در آن دو جا می‌بینید ولی اجمال همین است که عرض کردیم.

## نکته سوم: أَهْلُ الذِّکْرِ

این را هم به آنجا ارجاع می‌دهم، این واژه ذکر را آنجا مفصل بحث کردیم، ذکر همان حفظ در ذهن است، استظهار مسئله است، اخص از علم است، علم که به چیزی دارد گاهی در ذهن حاضر است و گاهی ناسی و غافل است، ولی بالاخره علم دارد و با تأملاتی می‌تواند برگردد، حفظ علم خاص است، علمی است که الان هم حضور دارد و استظهار نفس است. این معنای اولیه ذکر است

ولی ذکر گاهی به مقدمات ذکر منتهی شده است به قرآن، به پیامبری که موجب ذکر می‌شود ذکر گفته می‌شود. و گاهی هم ذکر از بحث استظهار هم فراتر رفته و گفته شده و استعمال در مطلق علم می‌شود یا با استعمال مجازی یا با الغاء خصوصیت.

آنجا هم نتیجه‌ای که گرفته شده است این است که ذکر در اینجا یعنی علم، نه به معنای مقدمات علم که قرآن و کتاب باشد، دایره ذکر اینجا از حفظ اوسع است، ذکر یعنی علم.

سؤال: در ادبیات قرآنی اطلاق بر کتاب آسمانی شده است…

جواب: در مجلس حضرت که مأمون حضور داشت آنجا سؤال کرد که آن‌ها می‌گویند ذکر اینجا قرآن است شما می‌گویید ذکر ما هستیم. شاهد قرآنی بیاورید.

امام رضا سلام‌الله‌علیه پاسخ دادند که **﴿ذِکْراً رَسُولاً﴾**[[4]](#footnote-4) که ذکر را استعمال در خود پیامبر کرده است. می‌گوید ذکر پیامبر است، اینجا هم ذکر یعنی پیامبر أَهْلُ الذِّکْرِ یعنی اهل پیامبر یعنی ما، این استدلال را کرد.

منتهی آن یک تطبیق و تأویل آیه است و الا آیه در حال طبیعی خود باید ذکر را در معنای اصلی خود به کار برد که یعنی علم و دانش و اهل ذکر یعنی اهل دانش. حالا یا تأویل می‌برد یا مصداق بارزی ذکر می‌کند که این است.

فَاسْأَلُوا أَهْلُ الذِّکْرِ آنجا همین‌ها را بحث کردیم که این تأویلات و تطبیقات معنای اصلی را از دست ما نمی‌گیرد، آن سر جای خود محفوظ است، منتهی یک لایه معنایی آن این است آن معنای اصلی حقیقی را نمی‌گیرد.

## نکته چهارم: حصر أَهْلُ الذِّکْرِ در ائمه

بحث چهارم أَهْلُ الذِّکْرِ است که آنجا بحث کردیم یک بحث بسیار مهمی که آنجا مطرح شده است این است که روایاتی وجود دارد که أَهْلُ الذِّکْرِ را تطبیق کرده‌اند بر ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم اجمعین و طایفه‌ای از روایات وجود دارد که أَهْلُ الذِّکْرِ را حصر در ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم کرده است و علامه مجلسی فرموده است اینها معتبر نیست، احتمالاً آنجا به علامه مجلسی نسبت داده شده است، به کتب روایی که مراجعه کردیم دیدیم بعضی کتب روایی معتبر است می‌گوید فقط مراد ما هستیم، بعضی می‌گویند مراد علمای یهود هستند در اینجا، امام با پرخاش و عتاب می‌گوید این حرف درست نیست و این فقط ما هستیم. به این در آنجا هشت جواب داده‌ایم این را هم اینجا مطرح نمی‌کنم.

سؤال مطرح شده است که در روایات معتبر آمده است که أَهْلُ الذِّکْرِ یعنی ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم بعد گفتیم واقعاً این روایات دایره دلالت آیه را محدود می‌کند و این آیه را از خبر واحد و قول مجتهد و کارشناس بیرون می‌برد.

یا اینکه علی‌رغم این‌که روایات می‌گوید فقط ما مراد از أَهْلُ الذِّکْرِ هستیم درعین‌حال اطلاق عموم آیه سر جای خود محفوظ است. در آنجا هشت جواب دادیم و گفتیم با آن جواب‌ها آدم مطمئن می‌شود که أَهْلُ الذِّکْرِ علی‌رغم آن روایات مطلق است و اطلاق در آن محفوظ است.

این دو مطلب یکی راجع به ذکر و یکی راجع به أَهْلُ الذِّکْرِ، ممکن است کسی ذکر را به قرائن آن آیات بگوید فقط پیغمبر یا قرآن، این را جواب دادیم. در مطلب چهارم هم پاسخ به این سؤال داده شده است که ممکن است کسی بگوید أَهْلُ الذِّکْرِ یعنی ائمه هدی فقط که این را هم هشت جواب داده‌ایم که اختصاص به آن ندارد.

ضمن این دو بحث بخصوص این بحث اخیر البته مباحث تفسیری و روش‌شناسی تفسیر آیات را هم آنجا مطرح کردیم یعنی بحث‌هایی که راجع به ذکر آنجا آوردیم که هنوز هم قابل تکمیل است و مباحثی که راجع به أَهْلُ الذِّکْرِ آوردیم که اختصاص به ائمه ندارد علی‌رغم اینکه روایات می‌گوید دارد؛ این دو بحث دو قاعده تفسیری را در بردارد که به شکلی آنجا مطرح کردیم و در مناهج تفسیری قابل طرح بیشتر است و خیلی جاهای قرآن با این مواجه هستیم. **﴿أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم﴾ ﴿أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم﴾**‏[[5]](#footnote-5) باز آنجا روایات داریم که می‌گوید فقط ما مراد از **﴿أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم﴾** هستیم و لذا بعضی گفتند این دلیل بر ولایت فقیه نیست اختصاص به ائمه دارد. آن هم شبیه این است که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** هم گفته شده است فقط ما مراد هستیم.

با شواهد و قواعدی که آنجا عرض کردیم می­گوییم اینها در عموم و اطلاق هم باقی است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره نحل، آیه ۴۳ و سوره انبیاء، آیه ۷ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نحل، آیه 44 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره نحل، آیه 125. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره نساء، آیه 59. [↑](#footnote-ref-5)